

## اعتبار سنجی توثیقات و تضعیفات رجالیان<sup>۱</sup>

محمد قائینی<sup>۲</sup>

### چکیده

شناسایی احوال راویان از حیث وثاقت و ضعف، وابسته به اقوال رجالیان است. مقاله حاضر به بررسی ارزش قول رجالی در توثیقات و تضعیفات می‌پردازد و به اشکالات بحث، به خصوص دو اشکال عدم حجیت قول ثقه در موضوعات و حدسی بودن این اخبار، پاسخ داده و در اثبات این نظر که خبر واحد در موضوعات حجیت است، می‌کوشد. نیز مدعی است در صورت پذیرش اشکالات، قول رجالی را از باب حجیت قول خبره می‌توان مدلل کرد و حجیت آن را از باب ظن خاص (علمی) اثبات کرد و در این صورت، دیگر نوبت به انسداد صغیر نمی‌رسد.

**واژگان کلیدی:** توثیق، تضعیف، قول رجالی، قول خبره، امر حسنی، امر حدسی.

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۴/۱۲  
این مقاله به قلم آقای داود عابدی اردکانی از مباحث درس خارج اصول جناب استاد قائینی استخراج و تقریر شده و به تأیید استاد رسیده است.
۲. مدرس خارج حوزه علمیه قم.

## مقدمه

یکی از راه‌های معهود توثیق روات، مراجعه به کتب رجالانی از قبیل نجاشی، شیخ طوسی و کشی است. همواره نحوه‌ی حجّیتِ مراجعه به این کتب، یعنی چگونگی حجّیت توثیقات و تضعیفات رجالیان، محل بحث بوده است؛ به این معنا که اگر فرد رجالی، یک روای را توثیق کرد، این قول او به چه عنوان حجّت است؟ آیا از باب اخبار ثقة حجت است یا بر اساس قول خبره و یا از باب منسد شدن باب علم و حجّیت مطلق ظن و انسداد صغیر؟

در این مقاله به اشکالاتی که درباره روش دستیابی به وثاقت روات از راه توثیقات رجالیان وجود دارد، اشاره کرده و آنها را ارزیابی می‌کنیم. در مجموع، نسبت به اعتبار توثیقات رجالیان، پنج اشکال مطرح است:<sup>۱</sup>

۱. خبر واحد در احکام، حجّت است و در موضوعات، حجّت نیست؛
۲. توثیقات رجالیان، شهادت است و در شهادت، تعدّد شرط است؛
۳. خبر واحد، در اخبار حسّی حجّت است و توثیقات رجالیان، حسّی نیست، بلکه حدسی است؛
۴. توثیقات رجالیان، مرسل بوده؛ پس همانند خبر مرسل، حجّت نیست؛
۵. قدما، «اصالة العدالة» ای بوده‌اند؛ لذا توثیقات‌شان حجّت نیست و حتّی احتمال آن، مانع از اعتبار قول ایشان خواهد شد.

## اشکال اول: عدم حجّیت خبر واحد در موضوعات

از آنجا که ادله اثبات حجّیت خبر واحد تنها در برگیرنده حجّیت خبر واحدی است که متضمّن اثبات حکمی از احکام شرعی باشد نه خبر واحدی که اثبات موضوعی کند، در این بحث نیز، رجالیان از وثاقت و صفت روات خبر می‌دهند که خبر از حکم شرعی نیست بلکه خبر از موضوعی خارجی است که وثاقت روات بوده و ارزشی ندارد.<sup>۲</sup>

۱. برخی از اشکالات، مثل اشکال اول و دوم، مربوط به شمول ادله خبر واحد نسبت به حجّیت قول رجالی است و برخی از آنها، حتّی با فرض شمول ادله حجّیت خبر واحد، طرح می‌شود «مانند اشکال چهارم». برخی دیگر نیز اشکالاتی عام‌اند. «مانند اشکال پنجم».

۲. سند، بحوث فی مبانی علم الرجال، ص ۹۰.

نقد و بررسی: حجیت خبر ثقه در موضوعات را می‌توان به یکی از این سه راه تقریر کرد: الف) الغای خصوصیت؛ ب) طریق اولویت؛ ج) شمول ادله حجیت خبر واحد. در نقد این اشکال، به بررسی سه راه مذکور پرداخته و صحت و سقم استدلال به حجیت خبر ثقه را ارزیابی می‌کنیم:

**الف. الغای خصوصیت:** حتی اگر مضمون ادله حجیت خبر واحد، تنها در روایات مرتبط به نقل احکام باشد، از آن الغای خصوصیت می‌کنیم و به این ترتیب نقل خبر در موضوعات نیز حجت خواهد بود.

حتی می‌توان مدعی شد که نقل روایات در باب احکام، نقل موضوع است چون آنچه راوی نقل می‌کند، الفاظ است که موضوعی از موضوعات خارجی است. در واقع، موضوع الفاظی است که لغتاً برای معنایی وضع شده‌اند و راوی، آن موضوعات را برای ما حکایت می‌کند؛ به بیان واضح‌تر، راوی، تلفظ امام را برای ما حکایت می‌کند که خود، موضوعی از موضوعات است. از طرفی، تفاوتی بین موضوعات نیست و چون خبر، در سایر موضوعات هم حجت است، دیگر نیازی به الغای خصوصیت نخواهد بود.

اشکال این وجه آن است که اگر شارع، خبر در موضوع خاصی را حجت دانسته، لازمه‌اش این نیست که خبر ثقه را در موضوعات دیگر هم حجت بداند؛ بنابراین شارع، خبر ثقه در نقل الفاظ امام را حجت دانسته چون بر آن، حکم کلی مترتب است و این ملازمه‌ای با حجیت خبر ثقه در غیر این مورد ندارد.

**ب. طریق اولویت:** اگر قرار است خبر در احکام کلی الهی، حجت باشد، به طریق اولویت، در موضوعات جزئی حجت خواهد بود؛ یعنی اگر می‌توان با یک خبر واحد، اثبات کرد کسی که مثلاً فلان گناه را کرد چنین حلدی دارد، به طریق اولی اثبات می‌توان کرد که مثلاً هر فردی، چنین عملی را مرتکب شود، گناهکار است.

اشکال بر این وجه این است که دلیل اینکه خبر ثقه حجت است، ممکن است این باشد که باب علم در احکام بدون در نظر گرفتن اخبار، مُنسد است و به خاطر انسداد

۱. صدر، بحوث فی شرح العروة الوثقی، ج ۲، ص ۸۴.

باب علم، شارع خبر ثقه را حجّت دانسته است؛ اما در موضوعات، چنین نیست؛ بلکه بسا شارع تعمد داشته که موضوعات شرعی به این سادگی اثبات نشود؛ یعنی در واقع حکمت جعل حجّیت برای خبر ثقه در احکام، انسداد باب علم است؛ اما در موضوعات این حکمت وجود ندارد.

**ج. شمول ادله حجّیت خبر واحد:** وقتی ادعا می شود ادله حجّیت خبر واحد تنها شامل اخبار مثبت احکام شرعی می شود، باید ادله حجّیت خبر واحد را مرور کرد که آیا این ادعا صحت دارد و یا ادله، صلاحیت اثبات حجّیت برای اخبار از موضوعات را نیز دارند؟

برای اثبات حجّیت خبر واحد، از چند دلیل استفاده می شود که به بررسی دلالت آنها، از جهت شمول خبر ثقه در موضوعات می پردازیم. در بررسی این ادله خواهیم دید که از چند دسته دلیل حجّیت خبر واحد، برخی از آن ها، مثل روایت «أَفْيُؤْسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاغُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي فَقَالَ: نَعَمْ»؛ «آیا یونس بن عبدالرحمن ثقه است تا من معالم دین خود را از او بگیرم؟ حضرت فرمودند: بله» دال بر مطلب نیست ولی برخی دیگر، می تواند اعتبار خبر واحد در موضوعات را نیز اثبات کند.

**۱. سیره عقلا:** یکی از دلائلی که برای حجیت خبر واحد در موضوعات، بدان استناد می شود سیره عقلا است. در مورد استدلال به سیره عقلا، بسیار واضح است که برای عقلا، تفاوتی بین اخبار از حکم یا موضوع وجود ندارد؛ پس با این استدلال، ادعای خصوصیت داشتن اخبار از احکام، بی دلیل خواهد شد. در عین حال برخی از روایات، به عنوان رادع از این سیره بیان شده است. مهم ترین آنها، روایت مسعدة بن صدقه است. مسعدة بن صدقه می گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هر چیزی برای تو حلال و روا است تا اینکه بدانی همان چیز حرام و ناروا است؛ پس آن را از پیش خود رها کن، و آن مانند ثوب و جامه ای است که آن را خریده ای در حالی که آن دزدی است، یا مملوک و برده ای است نزد تو و شاید او حرّ و آزاد بوده که خود را فروخته یا از روی خدعه و فریب دادن بوده که فروخته شده یا (به زور او را گرفته و) بر وی چیره شده

۱. کثی، رجال کثی، ص ۴۹۱.

باشند، یا زنی که همسر تو است و او خواهرت یا خواهر همشیر تو است (که هر دو از پستان یک زن شیر نوشیده‌اید).

سپس فرمودند:

و الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ؛

و همه چیزها این چنین است (حلال است) تا اینکه برای تو غیر آن آشکار شود یا حجت و دلیل بر خلاف آن به دست آید.<sup>۱</sup>

ادعا شده که در این روایت، حضرت در موارد اثبات موضوع، حکم خلاف اصل را به بیینه که همان دو شاهد عدل و ثقه است، معنا کرده‌اند؛ لذا در موضوعات، خبر ثقه کافی نیست؛ بلکه نیاز به دو ثقه وجود دارد و سیره عقلا بر پذیرش از یک ثقه در این روایت تخطئه شده است.

برخی این روایت را از لحاظ سندی ضعیف دانسته‌اند که نظرشان مقبول نیست زیرا مسعده، اگرچه توثیق صریح ندارد؛ اما اماراتی از جمله نقل روایت عده‌ای از اجلّا از او، برای توثیق او وجود دارد؛ پس روایت از جهت سندی مشکلی ندارد.

مشکل اساسی روایت، دلالتی است؛ چون آنچه در این روایت به عنوان غایت حِلّ آمده، بیینه است؛ اما بیینه به این معنا (دو شاهد عدل)، اصطلاحی در نزد فقها است، نه مفهوم لغوی آن؛ بلکه بیینه در لغت، به معنای حجت است؛ بنابراین آنچه نزد عقلا، حجت محسوب می‌شود بیینه است و مفاد این روایت، این است که همه موارد شک در حرمت، محکوم به حلیت است مگر مواردی که علم به عدم حلیت باشد (یستبین) یا اینکه حجتی بر حرمت باشد. حال این حجت، ممکن است دو شاهد عدل باشد یا چیز دیگری. حتی در باب قضا هم بیینه، به معنای دو شاهد عدل نیست و دو شاهد عدل، مصداقی از بیینه است. در باب قضا، موارد دیگری از حجت و بیینه وجود دارد، مثل اقرار که یقیناً مشمول آن حصر «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»<sup>۲</sup> می‌شود؛ پس حتی در باب قضا نیز اقرار جزء بیّنات است. در نتیجه، روایت مسعده دلالت دارد که غایت رفع ید از حلیت، فقط علم نیست؛ بلکه اگر حجتی هم بر حرمت باشد، باز هم باید از حلیت رفع ید کرد.

۱. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۱۳.

۲. همان، ج ۷ ص ۴۱۴.

نهایت چیزی که بتوان اثبات کرد، این است که بین دو معنا دارد: یکی، مطلق حجّت و دیگری، خصوص دو شاهد عدل است که در این صورت، روایت، مجمل است و با روایت مجمل نمی توان از سیره عقلا، ردع کرد. افزون بر این، ردع از سیره باید متناسب با سیره باشد و با عمومات و اطلاعات و مشترکات و مجملات نمی توان ردع از سیره کرد.

۲. آیات و روایات عام: اگر استدلال ما بر حجّیت خبر واحد، به آیات و روایات باشد، هر دو صورت نقل حکم و حکایت موضوع را شامل می شود. در اینجا برای توضیح هر مورد، یک نمونه ذکر می شود:

**نمونه ای از آیات:** آیاتی که دلالت می کند که پیامبران برای اقناع مردم بر پیامبری خود، به امین بودن خود که مورد قبول مردم بوده است، محاجّه می کردند<sup>۱</sup> که در این وجه، تفاوتی بین اخبار از حکم یا موضوع وجود ندارد و اگر دلالت آیه نبأ را هم بپذیریم، باز این شمول را خواهد داشت.

**نمونه ای از روایات:** در میان روایات مورد قبول در حجّیت خبر ثقه، روایاتی وجود دارد که شامل هر دو قسم می شود. به عنوان مثال: روایتی که با استدلال به وثاقت عمری و فرزندش، وجوب قبول قول آنها را اثبات کرد:

الْعُمَرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدْبَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي؛

عمری و فرزندش ثقه هستند پس هر آنچه که از من به شما نقل کردند درست نقل کرده اند و هر آنچه به شما بگویند از من است.<sup>۲</sup>

که در این استدلال، تفاوتی بین نقل از حکم یا نقل از موضوع وجود ندارد. هر چند شهید صدر<sup>۳</sup> ادای از امام را موضوع روایت دانسته و بر این اساس، اخبار تحلیل خمس را که خبر در موضوع است، بر فرض صحّت، مشمول این روایت می داند؛ اما به نظر می رسد تفریع «فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ» اثبات می کند که آنچه موضوعیت دارد، وثاقت است نه خصوص ادای از امام و لذا خبر ثقه، حجّت است حتی اگر در موضوعات باشد و ادای از امام هم نباشد.

۱. «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ». شعرا، آیات ۱۰۷ و ۱۲۵ و ۱۴۳ و ۱۶۲ و ۱۷۸؛ دخان، آیه ۱۸.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۳. صدر، بحوث فی شرح العروة الوثقی، ج ۲، ص ۸۵.

۳. روایات خاص<sup>۱</sup>: علاوه بر آنچه گذشت، روایاتی خاص بر حجیت خبر واحد در موضوعات دلالت می‌کند که به دو مورد از این روایات به طور تفصیلی اشاره می‌شود:

روایت اول: محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که: مردی شخصی را به کاری وکالت داد و دو تن شاهد گرفت و سپس وکیل برخاسته برای انجام آن کار خارج شد، پس از رفتن او موکل در حضور همه گفت: شاهد باشید من او را از وکالت عزل کردم. امام علیه السلام فرمود: چنانچه وکیل کاری را که به انجام آن وکالت داشته است پیش از عزلش تمام کرده باشد بر حسب آنچه کرده امر گذشته و کار تمام است خواه موکل راضی باشد خواه ناراضی. راوی گوید: عرض کردم که وکیل قبل از اینکه از عزلش آگاه باشد یا خبرش به او رسیده باشد کار را انجام داده است، آیا عملش آن طور که انجام داده برقرار است؟ فرمود: آری. گفتم: اگر قبل از انجام عمل به او خبر رسد که معزول گشته ولی باز برود و کار را انجام دهد آیا هیچ اثری ندارد؟ فرمود: بلی هیچ اثری ندارد، زیرا وکیل اگر وکالت یافت و بعد برخاسته از مجلس بیرون رفت، وکالتش همچنان برجا و برقرار خواهد بود.

سپس فرمود:

وَالْوَكَالَةُ ثَابِتَةٌ حَتَّى يُلْغَهُ الْعَزْلُ عَنِ الْوَكَالَةِ بِثِقَةٍ يُلْغُهُ أَوْ يُشَافَهُ بِالْعَزْلِ عَنِ الْوَكَالَةِ،  
و وکالت ثابت و پابرجاست تا اینکه فرد موثق و مورد اعتمادی خبر عزلش را به او برساند یا خود از شخص موکل عزل خویش را به صورت شفاهی بشنود.<sup>۲</sup>

این روایت، غایت وکالت را منوط به رسیدن خبر عزل به وسیله ثقه به وکیل می‌داند و اخبار از عزل وکیل یک موضوع است و خصوصیتی در فهم عرفی نیز در خصوص عزل از وکالت وجود ندارد.

روایت دوم: بزندی می‌گوید: به ابو الحسن الرضا علیه السلام گفتم: اگر انسان کبوتری پربها

۱. هر چند به خلاف اثبات حجیت اصل خبر واحد، در دلالت این روایات، نیازی به تواتر دلالتی آنها نیست، ولی وثاقت روات آنها، باید به غیر از طریق خبر واحد رجالی باشد، وگرنه دور خواهد شد؛ پس اگر در این دو روایت، نتوانیم وثاقت روات را به غیر از خبر واحد که همان شهادت رجالیان است، ثابت کنیم، تنها دلیل، همان سیره خواهد شد که دلالتش بر مطلب تمام بود.

۲. صدوق، فقیه، ج ۳، ص ۸۶؛ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۲۱۳.

صید کند و بال و پر کبوتر کامل بوده و قادر به پرواز باشد، در صورتی که صاحب کبوتر را بشناسد یا صاحب کبوتر بیاید و مطالبه کند و یا کسی دنبال کبوتر بیاید که مورد اتهام نباشد، تکلیف انسان چیست؟ ابو الحسن گفت: روا نیست که آن را نگه دارد، باید به صاحبش برگرداند. من گفتم: اگر انسان کبوتری صید کند که بال و پرش کامل و قادر به پرواز باشد و صاحبی برای آن شناخته نشود، چه صورت دارد؟ ابو الحسن گفت: کبوتر مال صیاد است.<sup>۱</sup>

در این روایت، حضرت رضا علیه السلام دعوی فرد ثقه در اثبات مالکیتش بر پرنده پیدا شده را نافذ می‌داند و خصوصیتی برای این موضوع متصور نیست.

**نتیجه بررسی:** بر اساس بررسی ادله حجیت خبر واحد، اثبات شد که این ادله -همان طور که محقق خوئی رحمته الله علیه به این مطلب اشاره کرده-<sup>۲</sup>، مطلق خبر واحد را حجّت می‌کند، چه از حکمی خبر دهند و چه بیان موضوعی کنند. این، جدای از روایات خاصی است که بر خصوص مطلب دلالت دارد.

**نتیجه نهایی جواب اشکال اول:** در جواب این اشکال، مهم‌ترین جواب، سیره عقلاست که شامل اخبار از موضوعات نیز می‌باشد و ادله دیگری نیز وجود داشت که در صورتی که در آنها مناقشه شود، مشکلی پیش نخواهد آمد.

### اشکال دوم: شهادت بودن قول رجالی و نیاز به تعدد

اشکال بعدی که جوابش از اشکال و جواب اول روشن می‌شود، این است که اعتبار قول رجالی بر اساس شهادت است نه بر اساس اخبار و ادله حجیت خبر واحد، شامل قول رجالی نمی‌شود؛ چون رجالی، شهادت به وثاقت یا ضعف افراد می‌دهد و لذا اعتبار قول او، بر اساس اخبار نیست؛ بلکه در صورتی است که بینه باشد و بینه، متقوم به شهادت دستکم دو نفر است؛ در حالی که در باب توثیقات رجالی، عموماً شهادت یک نفر مطرح است.

**نقد و بررسی:** اینکه گفته می‌شود ملاک حجیت قول رجالی، به ملاک اخبار است نه

۱. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۲۲.

۲. خوئی، معجم رجال، ج ۱، ص ۴۲.



شهادت، منظور این است که از باب بیّنه نیست، نه اینکه شهادت و اخبار از حیث اخبار با هم تفاوتی دارند. شهادت نیز خبر است؛ اما در این اشکال، منظور از شهادت، بیّنه است که در آن، شروط خاصی مثل تعدّد و عدالت شرط است.

جواب این شبهه روشن است؛ زیرا اعتبار قول رجالی، به ملاک اخبار است و آنچه در موثقه مسعده آمده بود، مانع از حجّیت خبر عدل واحد نیست؛ چون منظور از بیّنه در این روایت، معنای اصطلاحی دو شاهد عدل، نیست؛ بلکه منظور، دلیل و حجّت است که خبر ثقه واحد در سیره عقلا، از مصادیق آن است و در نهایت این نتیجه به دست آمد که روایت مجمل است و با اجمال نمی‌توان از سیره عقلا ردع کرد.

در واقع، می‌شود، فقط در همان موارد به خلاف قاعده عمل وقتی قاعده اولی، حجّیت خبر واحد ثقه در موضوعات باشد، فقط در همان حدی که دلیل بر خلاف داشته باشیم، از قاعده اولی رفع ید می‌کنیم و بر فرض اثبات موردی که فقط با دو شاهد اثبات موضوع می‌کنیم.

### اشکال سوم: حدسی بودن قول رجالی

اشکال این است که بر فرض حجّیت خبر ثقه، خبر ثقه‌ای حجّت<sup>۱</sup> است که مخبر، خبر را «عن حسن» نقل کند؛ اما در جایی که خبر ثقه، حدسی است، ادله حجّیت خبر واحد، شامل آن نخواهد شد و در بحث ما، خبر رجالی به وثاقت اشخاص حدسی و یا دست کم محتمل الحدسیّه است که چون حسّی بودن آن احراز نمی‌شود، از حجّیت ساقط بوده و قابل تمسک نخواهد بود. در نتیجه برای اثبات حجّیت آن، باید از طرق دیگر، مثل حجّیت قول خبره و یا حتی از راه انسداد صغیر کمک گرفت. مؤید حدسی بودن قول رجالی این است که غالباً فاصله بین رجالی و شخص توثیق شده بسیار زیاد است، به طوری که امکان ندارد رجالی او را درک کرده باشد و از نزدیک او را شناخته و به وثاقتش پی برده باشد.

**نقد و بررسی:** برای پاسخ دادن به این اشکال، نخست باید معنای دقیق امر حسّی و امر حدسی روشن شود تا امکان داوری صحیح در مسأله دست دهد.

۱. در این بحث، فرقی میان اینکه خبر واحد را از باب سیره عقلا حجت بدانیم یا حجیت آن را از روایات استفاده کنیم، وجود ندارد.

**امر حسّی:** مراد از امور حسّی اموری است که نوعاً اطلاع از مقلّماتش موجب تصدیق نتیجه آن تصدیق می‌شود و در صورتی که خود فرد شنونده، آن واقعه را تجربه کرده بود، یقیناً نتایج را می‌پذیرفت. پس اخبار از امور حسّی به این معناست که از اموری خبر دهند که شخص شنونده، در صورتی که خودش مقلّمات را به دست می‌آورد، همان نتایج را بدون هیچ تغییری تحصیل می‌کند و احتمالی، خلاف نتیجه‌ای که ناقل خبر گرفته، برای منقول‌الیه دست نمی‌داد؛ مثل نقل مسموعات و مشهودات که اگر ناقل دروغگو نباشد، شنونده‌ای حرف او را به صرف احتمال اینکه شاید اشتباه در حس کرده باشد، رد نخواهد کرد؛ بلکه در آن، اصل عدم خطا جاری می‌کند. به تعبیر دیگر، در حسّیات، انتفای احتمال تعمد کذب، مستلزم اطمینان به مضمون خبر است. اموری هم که از مسموعات و مشهودات نیستند، ولی تعریف فوق بر آنها صدق می‌کند، یعنی آن را به هر کس بدهیم نتیجه واحد به دست می‌آید، باز در محدوده امور حسّی‌اند و می‌توان از آنها به امور قریب به حس تعبیر نمود؛ به عنوان مثال اگر شخصی را در حال مستی دیدند و علت منحصره مستی شراب خوردن باشد و مخبر خبر آورد که آن شخص شراب خورده است، با وجود اینکه خود مخبر، شراب خوردن را ندیده ولی در این واقعه، بحث استنباط شراب خوردن شخص خاص نیست و اخبار وی، اخبار از امور حسّی محسوب می‌شود.

**امر حدسی:** مراد از امور حدسی اموری است که با وجود مقلّمات واحد، افراد مختلف ممکن است نتایج مختلفی از آن بگیرند؛ مثل نحوه استنباط از روایات که چه بسا استنباط هر مجتهد از یک روایت واحد، از مجتهد دیگر متفاوت باشد. در خبری از این سنخ، اصول عقلائیّه مثل عدم خطا جاری نمی‌شود و بر همین اساس نقل استنباط یک مجتهد از یک روایت، برای مجتهد دیگر حجّت نیست. چنان‌که در کتب روایی دارای جنبه فتوایی مثل کتاب **فقیه**، چون ممکن است «قال المعصوم» یا «روى عن المعصوم»ی که در کتاب نقل شده برداشت استنباطی نویسنده باشد، ارزش روایی نداشته و تنها می‌تواند کاشف از نظر استنباطی وی باشد.

**الف. حجیت قول رجالی از باب قریب به حس بودن:** با توجه به مقدمه پیش گفته می‌توان گفت هر چند به جهت بُعد زمان رجال از اشخاص توثیق شده، احتمال حسّی

بودن (به معنای مشاهدات و مسموعات) این اخبار نیست، ولی چنین اخبارهایی امری قریب به حس است که با توجه به نحوه استنباط وثاقت روات روشن می‌شود. در زمان امامان و زمان قبل از رجالیانی که کتاب‌هاشان در دسترس ماست، مثل شیخ طوسی، نجاشی و کشی، شمار زیادی کتب رجالی که صاحبانش روات را درک کرده و «عن حس» به توثیق یا تضعیف آنها پرداخته بودند وجود داشت. در این خصوص محقق خوئی<sup>۱</sup> می‌نویسد:

طبق آنچه از نجاشی و شیخ به دست می‌آید عدد کتب رجالی از زمان حسن بن محبوب تا زمان شیخ، صد و اندی کتاب بوده است. سپس در ادامه سخن می‌افزاید که آقا بزرگ تهرانی کتابی برای جمع‌آوری کتب رجالی تالیف کرده است:

نام همه این کتب را بخت مشهور معاصر شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب مصفی المقال جمع کرده است.<sup>۱</sup>

این نکته نشان از وجود کتب فراوانی در این باب دارد. این کتب فراوان، در دسترس رجالیان صاحب کتاب مثل شیخ<sup>۲</sup> و نجاشی بوده و با توجه به شهادت موجود در آن کتب، وثاقت یا تضعیف یک راوی را استنباط کرده‌اند و هر کس به جای آنها بود، همین استنباط را داشت. از طرفی، این احتمال که آنها چه بسا درکی متفاوت با درک ما از کتب رجالی قدیمی داشته‌اند، قابل اعتنا نیست؛ پس شهادت رجالیان خبر از امری قریب الحس بوده و می‌توان از باب حجّیت خبر واحد به آنها عمل کرد.

شاهد حسّی بودن توثیقات رجالیان این است که اگر قول رجالی حجّت نبود، دلیلی برای تالیف کتاب‌های رجالی توسط امثال شیخ و نجاشی وجود نداشت؛ زیرا این کار برای دیگر مجتهدان حجّت نبوده و برای مقلدین‌شان هم ارزشی نداشته است. نوشتن کتب رجالی نشانگر این است که آنها چون پایه شهادت خود را بر حس می‌نهادند، برای دیگران دارای ثمره و حجّت می‌دانسته‌اند.

ب. حجّیت قول رجالی از باب قول خبره: به فرض پذیرش حدسی بودن قول

۱. خوئی، معجم رجال، ج ۱، ص ۴۱.

۲. طوسی، عدّه، ج ۱، ص ۱۴۱.

رجالی، باز هم حجّت است. این حجّیت، نه به ملاک انسداد است، بلکه به ملاک حجّیت قول اهل خبره است. در حجّیت قول خبره نیز باید در نظر داشت که حتّی اگر قولش مبتنی بر حدس باشد، باز هم حجّت است مگر برای کسانی که خودشان ابزار آن حدس را دارا باشند؛ مثلاً کسی که تمکّن از به دست آوردن حکم مسأله‌ای فقهی را دارد، حال یا به نحو حس، مثل اینکه از امام سؤال کند یا حدسی، مثل اینکه خودش اجتهاد کند، در اینجا حدس دیگران برای او حجّت نیست؛ اما اگر در جایی، فرد تمکّن از اطلاع از مسأله نداشت، مثل محل بحث ما که تمکّن از بررسی وثاقت و ضعف روایت برای ما وجود ندارد (نه حسّاً و نه حدساً)، قول اهل خبره حجت است؛ زیرا در بنای عقلا بر حجّیت قول خبره، تفاوتی میان فردی که خبره نیست و فردی که خبره است ولی تمکّن از اعمال حدس ندارد، نیست؛ بنابراین رجالیان متقدّم که آثارشان به دست ما رسیده، اهل خبره بوده و تمکّن از اجتهاد و اعمال حدس داشته‌اند ولی ما تمکّن از اعمال حدس و اجتهاد نداریم و به همین جهت، قول آنها از حیث قول اهل خبره برای ما حجت است و در این بحث، نوبت به انسداد باب علم و علمی نمی‌رسد؛ زیرا همین حجّیت قول اهل خبره، مانع از انسداد است.

می‌توان قول رجالیانی مثل علامه و ابن‌دّود را نیز از باب قول اهل خبره حجّت دانست؛ زیرا طبق شواهد بسیار، برخی از کتب رجالی قدما، نزد آنها بوده که به دست ما نرسیده است؛ لذا از باب حجّیت قول حدسی خبره، برای کسانی که تمکّن از حدس ندارند، قول این دو بزرگوار نیز برای ما حجّت خواهد بود. از طرفی اینکه محقق خوئی<sup>۱</sup> در حجّیت قول علامه و ابن‌دّود تشکیک کرده و گفته‌اند که «در دست آنها، مصادری غیر از مصادری که در دست ماست، نبوده است»، سخنی نامقبول است که نه تنها شاهدی ندارد که شاهد بر خلاف آن وجود دارد.

حتّی اگر در این بحث، اشکال سوم را وارد دانسته و در نتیجه، حجّیت قول رجالی را نه از باب حس و نه از باب خبره نپذیریم، باز هم نوبت به انسداد صغیر نخواهد رسید؛ زیرا اثبات وثاقت روایت، منحصر به شهادت امثال شیخ و نجاشی نیست، بلکه

۱. خوئی، معجم رجال، ج ۱، ص ۴۳.

جدای از این طریق، راه‌هایی وجود دارد که عمده روایات را تصحیح کرده و راه را بر انسداد می‌بندد. این طرق، وجوهی مانند شهادت عملی راویان معاصر و یا معروف بودن راوی است که در انتهای مقاله، به صورت مختصر به آنها اشاره خواهد شد.

### اشکال چهارم: مرسل بودن قول رجالی

شبهه بعدی نسبت به اعتبار قول رجالی این است که آنچه از اقوال رجالیان به دست ما رسیده، همگی مبتنی بر ارسال است. بر فرض که ما حجیت قول ثقه واحد در موضوعات را بپذیریم، این تنها در جایی است که این خبر مسند باشد؛ اما جایی که خبر مرسل بوده و وسائط همه مجهول باشند، خبر ثقه واحد حجّت نیست. اقوال رجالیانی که در دست ماست نیز همگی مرسل‌اند؛ بنابراین راهی برای اثبات وثاقت وسائط در این نقل قول نداریم. در واقع اشکال این است که چه فرقی است میان خبر مرسل به نقل از امام که حجیت ندارد با خبر مرسل رجالی بر وثاقت فرد که آن را حجّت دانسته و بر طبق آن عمل می‌کنیم؟ مثلاً اگر شیخ بگوید زراره ثقه است، حرف او را می‌پذیریم ولی اگر بگوید امام صادق علیه السلام این گونه فرموده‌اند، خبر او را نمی‌پذیریم. بدین ترتیب چون وسائط برای ما مشخص نیستند، معلوم نیست خبر او از صغریات خبر ثقه باشد.

**نقد و بررسی:** پاسخ این اشکال از بحث سابق روشن شد. توضیح آنکه کلام رجالیان مرسل نیست، بلکه آنها کتاب‌هایی در دست داشته‌اند که با وجود آن کتب، کلام آنها کاملاً مسند می‌شود.

**اگر اشکال شود:** اگر به صرف وجود کتاب‌هایی در سابق و اخذ از آنها اشکال ارسال را دفع کنیم، همین بیان در مباحث فقهی خواهد آمد و باید مرسلات مثل صدوق نیز حجّت باشد، در حالی که این بیان در مباحث فقهی مورد قبول نیست.

**در جواب می‌گوییم:** علت اینکه این بیان در مباحث فقهی نمی‌آید، بدان جهت است که در کتب فقهی مثل فقیه، صدوق در مقام نقل قول نیست، بلکه مقام استنباط و اجتهاد است؛ لذا اگر در جایی تنها مقام نقل قول باشد، این حرف را خواهیم پذیرفت.

حاله پژوهش‌ها

اعتبار سنجی روایات و تضعیفات رجالیان

## اشکال پنجم: مبنای اصالة العدالة در میان قدما

از دیگر موانع حجّیت قول رجالی، بحث اصالة العدالة در میان قدماست. در این اشکال، ادّعا می‌شود که مبنایی در میان برخی از علما وجود داشته است که معتقد به اصالة العدالة بوده‌اند. از طرفی، همین که در میان علما، چنین افرادی بوده‌اند، مانع از حجّیت قول رجالی می‌شود؛ زیرا ممکن است آن رجالی نیز دارای همین مبنا بوده باشد، امری که باعث می‌شود نتوان به توثیقات یا تضعیفات آنها عمل نمود.

**نقد و بررسی:** جواب اینکه از نظر ما، این شبهه نیز صحیح نیست و وجود چنین مبنایی در نزد برخی علما، مانع حجّیت قول رجالی نیست؛ زیرا:

**أولاً:** بر فرض پذیرش اصل وجود این مبنا در بین قدما، مبنایی غیر معروف بوده و مشهور میان علما خلاف آن است. هم چنین، اگر کسی از رجالیان چنین مبنایی داشت، حتماً کتاب او معروف می‌شد که توثیقات و تضعیفات او قابل عمل نیست؛ چون مبتنی بر اصالة العدالة است. عدم معروفیت این مبنا از علمای رجال مؤید این است که رجالیان چنین مبنایی نداشته‌اند؛ بنابراین همان‌طور که مشهور شده است که تضعیفات *ابن‌غضائری* از روی اجتهاد است و قابل اعتماد نیست، در اینجا هم مشهور می‌شد که مثلاً قول شیخ در رجال، قابل اعتماد نیست؛ چون مبتنی بر اصالة العدالة است.

**ثانیاً:** کلمات رجالیانی که کتب آنها به دست ما رسیده است، صریح در ردّ این مبناست؛ زیرا ایشان در باب‌بندی کتب خود، باب مجاهیل را جدا ذکر می‌کنند؛ در حالی که اگر اصل عدالت را قبول داشتند، باید مجاهیل را توثیق می‌کردند؛ چرا که دیگر معنا نداشت عده‌ای از روایات را به عنوان مجهول ذکر کنند و آنها را مجهول بدانند. پس حتّی اگر این رجالی در فقه مثلاً در باب نماز جماعت و باب قضا اصالة العدالة‌ای باشد،<sup>۱</sup> در رجال این چنین مبنایی نداشته است، وگرنه معنا نداشت در رجال عده‌ای را مجهول بدانند.

**ثالثاً:** ثابت نشده که کسی مبنای اصالة العدالة را قبول داشته است. تنها کسی از قدما که این مطلب به او نسبت داده شده، *ابن‌جنید* رحمته‌الله است و کتاب وی در دست نیست تا صحّت و سقم آن را کشف کنیم.<sup>۲</sup>

۱. هرچند از نظر ما، معنای عدالت در رجال و فقه و اصول و جاهای دیگر، متفاوت نیست.

۲. حلی، مختلف، ج ۳، ص ۸۸.

در مورد غیر ایشان نیز به هر کس این نسبت را داده‌اند، خلاف آن را می‌توان از کلماتش به دست آورد. از جمله کسانی که این مبنا به او نسبت داده شده، علامه رحمته‌الله است، ولی این نسبت از غرائب است و حاکی از عدم تتبع کافی نسبت‌دهندگان در کلمات ایشان است. برای روشن شدن این مطلب لازم است برخی از کلمات علامه رحمته‌الله بررسی شود.

علامه رحمته‌الله در تحریر می‌نویسد:

اگر حاکم علم به دعوی نداشته باشد بینه را می‌طلبد. اگر علم به عدالت بینه داشته باشد طبق کلام او حکم می‌کند و اگر علم به فسق او داشته باشد کلام او را طرح می‌کند. اگر هم نداند که بینه عدالت دارد یا خیر، در مورد او تحقیق می‌کند، حتی اگر علم به اسلام آن‌ها داشته باشد. در اینجا اعتماد کردن به حسن ظاهر برای اثبات عدالت کافی نیست بلکه باید از حال باطنی شاهدان از حیث عدالت مطمئن باشد.<sup>۱</sup>

همو در قواعد می‌نویسد:

اگر حاکم علم به فسق یا دروغگویی شاهدان داشته باشد، طبق آن‌ها حکم نکند و اگر علم به عدالت آن‌ها داشته باشد دیگر نیازی به تحقیق نیست و می‌تواند طبق کلام آن‌ها حکم را صادر کند و اگر جاهل به عدالت آن‌ها باشد باید فحص کند. در حکم اعتماد کردن به حسن ظاهر کافی نیست.<sup>۲</sup>

نیز در تحریر در بحث کتاب الصلاة آورده است:

اگر علم به فسق یا بدعت امام جماعت نداشته باشد و نماز را با اعتماد بر حسن ظاهر وی، پشت سر او به جا آورد اعاده لازم نیست؛ اما اگر از حال امام جماعت اطلاع نداشته باشد نماز او صحیح نیست.<sup>۳</sup>

ایشان در همه این مباحث، جهالت حال شاهد یا امام جماعت از جهت وثاقت را تصوّر فرموده و امر به تبیین حال کرده است. حال این سخن و نظر با اصالة العدالةی بودن ایشان چه نسبتی می‌تواند داشته باشد؟ البته در کتاب رجالی ایشان، یعنی کتاب

۱. همو، تحریر، ج ۵، ص ۱۳۱

۲. همو، قواعد، ج ۳، ص ۴۳۰

۳. همو، تحریر، ج ۱، ص ۳۱۸

خلاصه، عبارت‌هایی وجود دارد که گفته شده در اصالة العدالة ظهور دارد؛ به عنوان نمونه، عبارتی در ترجمه احمد بن اسماعیل بن سمکه آورده است:

احمد بن اسماعیل بن سمکه بن عبدالله ابوعلی بجلی عربی از اهل قم است. او از اهل فضل و ادب و علم بود و ابوالفضل محمد بن حسین بن عمید بر او قرائت کرده بود. او تعدادی کتاب داشت که مانند آن‌ها تالیف نشده بود و اسماعیل بن عبدالله از اصحاب محمد بن ابی عبدالله برقی و از کسانی بود که ادبیات را نزد او خوانده بود. از کتب او می‌توان کتب عباسی را نام برد که کتابی عظیم با حدود ده هزار صفحه در اخبار خلفای و دولت عباسی است که مثل آن تالیف نشده است. این خلاصه‌ای بود از آن چه که در ترجمه او به دست ما رسیده است. علمای ما نصی بر تعدیل و یا جرح او نیاورده‌اند پس اقوی این است که روایات او را در صورت عدم وجود معارض قبول کنیم.<sup>۱</sup>

در مورد این عبارت نیز این ادعا صحیح نیست؛ زیرا ناگفته پیداست که علامه بعد از ذکر امارات وثاقت و جلال، عدم تعبیر علمای رجال نسبت به ایشان به عبارت ثقه و یا عدل و یا ضعیف را اماره وثاقت گرفته است. علاوه بر اینکه، اگر ایشان اصالة العدالة ای بود، دیگر بین اینکه معرضی در مقام باشد یا نباشد، تفاوتی نداشت. نظیر این مطلب است، آنچه ایشان ذیل ابراهیم بن هاشم فرموده است:

ابراهیم بن هاشم ابواسحاق قمی که در اصل کوفی است و به قم سفر کرده است. اصحاب ما می‌گویند او اولین کسی بود که حدیث کوفیین را در قم نشر داد و گفته‌اند که او امام رضا علیه السلام را ملاقات کرده است. او شاگرد یونس بن عبدالرحمن از اصحاب امام رضا علیه السلام است. در مورد او در کلمات اصحاب قدح یا تعدیل به خصوصی دیده نشد و روایات او کثیره است و ارجح این است که قولش مورد قبول واقع شود.<sup>۲</sup>

۱. همو، رجال، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۵.



و نیز ایشان در مقدمه کتاب خود فرموده‌اند:

همه روایات در این کتاب ذکر نشده‌اند بل که فقط دو قسم از آنان را ذکر کرده ایم. کسانی که بر روایات آنها اعتماد کرده ام و کسانی که در عمل به نقل آنها توقف می‌کنم. حال این توقف یا به دلیل ضعف آنها و یا به خاطر اختلاف جماعت در توثیق یا تضعیف آنان است و یا به دلیل مجهول بودن آنها نزد من است. این کتاب در بر دارنده همه مصنفات روایات نیست و ما نیز در نقل سیره آنها تطویل نکرده ایم زیرا ذکر طولانی آنها را موکول کردیم به کتاب کبیر که نامش کشف المقال فی معرفة الرجال است.<sup>۱</sup>

و نیز ذیل إسماعیل بن خطّاب، بعد از ذکر خبری دالّ بر مدح او می‌فرماید:

نزد من صحت یا بطلان این خبر ثابت نشده است، لذا اقوی توقف در روایات او است.<sup>۲</sup>

و نیز ذیل ثویر بن ابی‌فاخته، بعد از بیان نکته‌ای می‌نویسد:

این نه اقتضای مدح دارد و نه ذم، بنابراین ما در روایات او توقف می‌کنیم.<sup>۳</sup> این عبارات و همچنین در نظر گرفتن بابی برای مجاهیل در همین کتاب، دالّ بر این مطلب است که حتی اگر ایشان، در غیر رجال اصالة العدالةی باشند، دست‌کم در بحث رجال این مبنا را ندارند.

یکی دیگر از کسانی که اصالة العدالةی بودن را به او نسبت داده‌اند، شیخ طوسی است. در بررسی کلمات ایشان نیز خلاف این نسبت اثبات می‌شود. ایشان در **خلاف** می‌گوید:

اگر غریبه‌ها نزد حاکم آیند و دو نفر از آنان نزد او شهادت دهند، اگر شاهدان به عدالت شناخته شده باشند حکم می‌کند و اگر به فسق شناخته شده باشند توقف می‌کند و اگر عدالت آنان را شناسد تحقیق می‌کند حتی اگر آنان داری سیمای زیبا و یا ظاهر راستگویی باشند.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۳.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۳۱.

۴. طوسی، خلاف، ج ۶، ص ۲۲۱.

از جمله کسانی که از برخی کلماتشان، احتمال قول به اصالة العدالة داده می‌شود، شیخ صدوق و استادش /بن‌ولید است، در حالی که این مبنا با رویه ایشان در کتاب‌هایش سازگاری ندارد. به عنوان نمونه، ایشان در جایی در نماز جماعت می‌فرماید:

پدرم- رضی الله عنه- در رساله‌ای که برایم فرستاده گوید: پشت سر هیچ کس نماز مکن مگر دو کس: یکی آنکه به دین او اعتماد داشته باشی و به پرهیزکاری و تقوای او اطمینان کنی، و دیگر آن کسی که از زور شمشیر و خشم و هیبت او بیمناک باشی و بررسی که شمشیر و تازیانه در کار است شاید بر دین تو تشنیع کند و تو را متهم به نداشتن مذهب نماید، پشت سر چنین کسی از روی تقیه و مماشات نماز بخوان.<sup>۱</sup>

این عبارت تصریح دارد که باید به ثقه اقتدا کرد و در غیر ثقه، تنها از باب تقیه می‌توان اقتدا نمود، در صورتی که اگر ایشان اصالة العدالة‌ای بود لزومی در مقید کردن به این دو امر نداشت.

در انتها و با توجه به این عبارتهای منقوله از کتب این بزرگواران، روشن شد که نمی‌توان «اصالة العدالة» را به این بزرگان نسبت داد.

البته برخی عبارات از علامه و شیخ طوسی نقل شده که موهم این بوده که آنها اصالة العدالة را قبول دارند. با بررسی این کلمات به دست می‌آید که کلامشان ناظر به تعبیری است که در روایات آمده است؛ تعبیری مبنی بر اینکه اگر اماره بر عدالت وجود داشت، باید مطابق آن حکم کرد و فحص از باطن لازم نیست؛ یعنی کسی که به حسب ظاهر، عادل بوده و فسق و گناهی از او دیده نشده، این اماره بر عدالت بوده و لازم نیست ما از زوایای پنهان او فحص کنیم؛ همان‌طور که این معنا در روایات آمده است. به عنوان نمونه در روایتی آمده است: از امام صادق علیه السلام درباره بی‌بینه‌ای که بر حق اقامه شده است پرسیدم که: آیا قاضی می‌تواند طبق گفته بی‌بینه، حکم بدون تحقیق دهد، در صورتی که آنان را خوب نمی‌شناسد؟ حضرت فرمود: پنج چیز است که مردم باید

۱. صدوق، فقیه، ج ۱، ص ۳۸۱.

در آن چیزها به ظاهر حکم عمل کنند: ولایات، ازدواج، ارث بری‌ها، ذبیحه‌ها و شهادت، بنابراین اگر ظاهر مرد ظاهر امینی باشد، شهادتش نافذ است و از باطن او تحقیق نمی‌گردد.<sup>۱</sup>

نیز در روایت دیگری آمده است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم عدالت شخص، میان مسلمانان با چه میزان شناخته می‌شود تا قبول شهادتش به نفع و یا به ضرر آنها جایز باشد؟ فرمود: ظاهر نبودن عیبی که منافی عدالت باشد و پاکدامنی و خودداری در مقام خوردن و شهوت و دست نیازیدن به مال غیر و نگهداری زبان از ناشایست و نابایست و اینها همه شناخته می‌شود به ترک کبائری که خداوند وعده آتش بدان داده است، مثل شرابخواری و عمل منافی عفت و رباخواری و آزار پدر و مادر و فرار از جبهه جنگ بدون اذن امام و سایر کارهای مانند اینها و آنچه بر همه اینها دلیل است آنست که از زشتی‌ها چنان خود را محفوظ نگهدارد که بر مسلمانان حرام باشد پاره‌ای از لغزشها و اشتباهات را در غیبتش بازگویند و یا از باطنش تفتیش کنند.<sup>۲</sup>

پس در این روایات جدای از ظاهر افراد، اجازه تجسس داده نشده و به همان ظاهر اکتفا شده است؛ بنابراین طبیعی است که به تبع این روایات تعابیری شبیه همین فرازها در کلمات بزرگان آمده باشد و به آنها اصالة العدالة نسبت داده شود.

یکی از کسانی که این مسأله را به شکل مناسب طرح کرده و نشان داده که نسبت اصالة العدالة به این بزرگان اشتباه بوده، صاحب جواهر رحمته الله علیه است.<sup>۳</sup> باری، این نسبت که رجالیان، اصالة العدالة‌ای بوده‌اند، صحّت ندارد؛ بلکه روایتی را که توثیق کرده‌اند، بر اساس حس و برگرفته از اصول رجالی سابق از ایشان بوده است. نیز درباره کسانی که اطلاعی از وثاقتشان نداشتند، تعبیر به وثاقت نکرده؛ بلکه آنها را به عنوان مجهول توصیف نموده‌اند.

حاله پژوهش‌ها

اعتبار سنجی قرنیات و توضیحات رجالیان

۱. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۴۳۱.

۲. صدوق، فقیه، ج ۳، ص ۳۸.

۳. صاحب جواهر، جواهر، ج ۱۳، ص ۲۷۵.

## ضمیمه: بی‌نیازی از قول رجالی با راه‌های جایگزین

برای تکمیل بحث مناسب است این مطلب روشن شود که بنا بر فرض، اگر اشکالات فوق در حجیت قول رجالی وارد باشد، آیا راهی که بتوان وضع راویان را روشن کرد وجود دارد و آیا تنها راه برای تشخیص وضع روات، عمل به ظن حاصل از کتب رجالی است؟ در پاسخ باید گفت حتی اگر دستمان از توثیقات و تضعیفات رجالیان کوتاه باشد، همچنان نوبت به انسداد نمی‌رسد؛ زیرا غیر از رجوع به کتب رجالیان، راه‌های مختلف دیگری برای اخذ وثاقت روات وجود دارد، با در نظر گرفتن تمامی این راه‌ها می‌توان به عمده فقه دست یافت و نوبت به انسداد نخواهد رسید.

۱. سکوت بزرگان رجالیان در خصوص اشخاص معروف: از راه‌های پی‌بردن به وثاقت راوی، سکوت بزرگان رجالیان در خصوص اشخاص معروف است؛<sup>۱</sup> یعنی درباره اشخاص معروف، اگر تضعیفی نقل نشود، نشان از توثیق آنها خواهد داشت، چون اینان مشهور بوده‌اند و اگر ثقه نبودند و قدحی داشتند، حتماً منتشر می‌شد و همگان از این موضوع آگاه می‌شدند. سکوت در تضعیف این افراد، دال بر نبود قدح ایشان است؛ بنابراین وثاقت اصحاب مشهور و بزرگ ائمه علیهم‌السلام، متوقف بر توثیق صریح اصحاب رجال نیست. با بررسی روایات می‌فهمیم که عامه روایات ما از اصحاب مشهور و بزرگ ائمه علیهم‌السلام نقل شده است؛ تا جایی که می‌توان گفت بیش از هفتاد درصد روایات از اصحاب مشهور ما نقل شده و لذا در توثیق این افراد و اعتبار این روایات، نیازی به حجیت قول رجالی نداریم.<sup>۲</sup>

۲- اکثر روایت ثقه از شخص: راه دومی که برای اثبات وثاقت وجود دارد، کثرت نقل ثقه است. اگر انسان ثقه‌ای از شخص دیگری زیاد نقل کند، می‌توان اعتماد او را بر مروی عنه کشف کرد و این نشان از وثاقت مروی‌عنه دارد.

برای قبول این نکته باید توجه داشت که بین اصحاب حدیث، اعتماد بر افراد غیر قابل اعتماد، باعث خلل به وثاقت شخص اعتماد کننده است؛ یعنی اگر فردی از شخص غیر قابل اعتماد بسیار نقل کند، این باعث زیر سؤال رفتن وثاقت خود اوست.

۱. آیت الله تبریزی نیز قائل به همین مطلب بوده‌اند.

۲. معروف بودن اشخاص را می‌توان از راه‌هایی مثل بیان دیگران در مورد ایشان، از راه تاریخ و یا با توجه به کثرت روایات‌شان و نقل عدّه قابل توجهی از علما از آنها اثبات کرد.

در رجال کسانی که این رویه را نداشته و بر ضعفا و مجاهیل اعتماد می کرده‌اند، این ویژگی را به عنوان قدح در او بیان کرده‌اند؛ مثل برقی که در موردش گفته‌اند:

در نقل احادیث، ثقه بود جز اینکه اصحاب ما می‌گویند همواره از ضعفا نقل می‌کرده و بر احادیث مرسل نیز اعتماد می‌نموده و هیچ ابایی از اخذ حدیث از کسی نداشته است.<sup>۱</sup>

بنابراین کسی که رجالیان در مورد او چنین قدحی بیان نکرده‌اند، نشان می‌دهد که بر ضعیف اعتماد نمی‌کرده و روایات زیاد از او نقل نکرده است؛ پس اگر از کسی زیاد نقل کرد، دلیل بر وثاقت او خواهد بود. نتیجه اینکه، اگر نجاشی کسی را توثیق کرد و در مورد او نگفت که از ضعفا نقل روایت می‌کند، تمام مشایخ او هم که از آنها کثیر نقل می‌کند، ثقه‌اند. با این راه، می‌توان موارد فراوانی از روایات را توثیق کرد.

**۳- شیاع در وثاقت شخص:** اشتهاق وثاقت فرد، از امارات وثاقت او است، مثل اشتهاق محمد بن مسلم یا زراره به وثاقت. از این راه می‌توان به شیاع علم‌آور تعبیر کرد که وثوق‌آور و حجّت است. این یک بنای عقلایی است که کسانی که اشتهاق به وثاقت دارند، مورد اعتماد قرار دهند. در میان روایات ما، افراد مشهور به وثاقت، کم نیستند.<sup>۲</sup>

**۴- ورود مدح در کتب اهل سنت:** ورود مدح و توثیق نسبت به فردی در کتب اهل سنت، از دیگر راه‌های اثبات وثاقت است.

در کتب رجالی اهل سنت، بحث کردن از روایات ما، بحث مفصلی است و تعداد زیادی از روایات ما در کلمات رجالیین اهل سنت عنوان شده‌اند. البته در این میان، عده‌ای از آنها هم مورد توثیق رجالیان اهل سنت قرار گرفته‌اند. تنها قدحی که نسبت به آنها وارد کرده‌اند، این است که شیعه است. این نکته نشان می‌دهد اگر آنها به غیر از شیعه بودن، ضعفی مثل تعمّد بر کذب یا عدم وثوق به نقل او در دست داشتند، ذکر می‌کردند.

۱. نجاشی، رجال، ص ۲۴۵.

۲. چون از نظر ما، این شیاع، علم‌آور یا لاقلاً اطمینان‌آور است. تفاوتی ندارد که منشا این شیاع، چه باشد، بلکه منشا آن هر چه باشد حجّت است.

این نکته قابل توجه است که بسیاری از اصحاب رجال اهل سنت، معاصر با روایت ما بوده و کتب آنها، در دست ما موجود است؛ بنابراین، این هم از مواردی است که برای شخص، اطمینان به وثاقت راوی حاصل می‌شود.

با در نظر گرفتن طرق مذکور در توثیق روایت، می‌توان عمده اسناد روایات را تصحیح و به آن روایات عمل کرد و بدین صورت، در مقام عمل به عمده فقه دست یافت. پس حتی اگر دستمان از توثیقات و تضعیفات رجالیان کوتاه شود، باز هم نوبت به انسداد نمی‌رسد.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در بررسی حجیت قول رجالی، ضمن اینکه چالش‌ها و اشکالات مختلف پاسخ داده شده، بر این نکته تأکید شده است که دست ما برای توثیق راویان بسته نیست. در این بررسی، مطلوب، اثبات حجیت قول رجالی است؛ اما از آنجا که معمولاً حجیت قول رجالی از مسیر حجیت خبر ثقه، پیجویی شده، بنابراین می‌بایست به اشکالات مطرح در این خصوص پاسخ داد و با رفع این اشکالات، حجیت قول رجالی را مدلل کرد.

مفاد عموم این اشکالات (پنج اشکال مهم) این است که قول رجالی، مصداقی از خبر ثقه نیست و حجیت خبر ثقه، مشمول قول رجالی نمی‌گردد. گفته شده خبر واحد در احکام، حجّت است و در موضوعات، حجّت نیست و چون قول رجالی، خبری در موضوعات است پس حجّت نیست. این ایراد نادرست است، زیرا دلیل اصلی حجیت خبر واحد سیره عقلا است و در سیره عقلا فرقی میان احکام و موضوعات وجود ندارد. به علاوه ادله روایی، حجیت مطلق خبر واحد، اعم از اخبار در احکام یا موضوعات را ثابت می‌کند.

در اشکال دیگری گفته شده که قول رجالی چون شهادت است، تعدد شرط و عدالت لازم است، اما درست آن است که اخبار در شهادت و اخبار در خبر واحد فرقی ندارند. به علاوه، در روایات حجیت خبر ثقه، مطلق حجیت مطرح است نه خصوص دو شاهد عدل.

نیز این اشکال که توثیقات رجالی مرسل بوده و حجیت‌شان ناپذیرفتنی است

مخدوش است چون کتب رجالی مرسل نیستند. نیز این اشکال را که قدما، «اصالة العدالة» ای بوده‌اند و توثیقات‌شان حجّت نیست، ناموجه است.

مهم‌ترین اشکال درباره حجیت قول رجالی، این است که ادله‌ی حجیت خبر واحد تنها درباره اخبار حسی است ولی قول رجالی، اخبار حدسی است نه حسی. ولی بیان شده که بیشتر از هر چیز پایه این اشکال مخدوش است و قول رجالیان قریب به حس بوده و نه حدسی.

به فرض موجه بودن این اشکالات و عدم اثبات حجیت توثیقات رجالی، از راه‌های دیگری می‌توان اعتبار راویان را شناسایی کرد. از جمله اینکه بزرگان رجال درباره اشخاص معروف و مشهور سکوت کرده‌اند، خود راهی به شناخت وثاقت آنهاست. راه‌های دیگری مانند اکتار نقل ثقه، اشتهار وثاقت فرد و ورود مدح درباره او در کتب اهل سنت، نیز ما را به وثاقت راویان می‌رساند و نیازی به تمسک به انسداد نداریم.

## منابع و مآخذ

۱. حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۲، ۱۴۱۳ ق.
۲. \_\_\_\_\_، تحریر الاحکام الشرعیة علی مذاهب الامامیة، قم: موسسة الامام الصادق علیه السلام، ج ۱، ۱۴۲۹ ق.
۳. \_\_\_\_\_، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱، ۱۴۱۳ ق.
۴. \_\_\_\_\_، رجال العلامة - خلاصة الاقوال، نجف: منشورات المطبعة الحیدریة، ج ۲، ۱۳۸۱ ق.
۵. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، قم: منشورات مدینة العلم، بیروت: دار الزهراء للطباعة و النشر و التوزیع، [بی تا].
۶. سند، محمد، بحوث فی مبانی علم الرجال، مقرر: محمد صالح تبریزی، قم: مدین، ج ۱، ۱۴۲۶ ق.

۷. صاحب جواهر، محمد حسن، جواهر الكلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، چ ۷، ۱۴۰۴ ق.
۸. صدر، محمد باقر، بحوث فی شرح العروة الوثقی، تحقیق: محمود هاشمی، قم: مجمع الصدر العلمی، چ ۲، ۱۴۰۸ ق.
۹. صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۲، ۱۴۱۳ ق.
۱۰. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چ ۴، ۱۴۰۷ ق.
۱۱. ———، العُدّة فی أصول الفقه، تحقیق محمد رضا انصاری، قم: ستاره، چ ۱، ۱۴۱۷ ق.
۱۲. ———، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۰۷ ق.
۱۳. کثی، محمد بن عمر، رجال الکشی، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چ ۱، ۱۴۹۰ ق.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح و تحقیق و تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چ ۴، ۱۴۰۷ ق.
۱۵. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۰۷ ق.